

مادران و دختران رمانی به وسعت نقشه ایران !

معرفی رمان : مادران و دختران
نویسنده : مهشید امیرشاهی
کتاب اول : عروسی عباس خان
کتاب دوم : دده قدم خیر
کتاب سوم : ماه غسل شهربانو خانم

از چاپ اول این رمان هفت سال می گذرد اما بسیاری آن را نمی شناسند ، این هم از معجزات رسانه های گروهی ما در خارج از میهن ماست که با نبود سانسور و دیگر مشکلات دست و پاگیر به تولد چنین کتابی آن چنان که باید و شاید نمی پردازند . من اولین کاری که از خانم امیرشاهی دیدم برگردان کاری بود از جیمز تربر نویسنده آمریکایی بنام افسانه های عصرما. این ترجمه که در سال 1345 بدستم رسید بسیار مرا مشغول کرد گرچه بحثی در میان ادب دوستان برنیانگیخت اما شاهد بودم که بسیاری از طنز نویسان ما از پند اخلاقی پایان کتاب تقلید کرده و به همان شیوه نوشتند. در سال 58 در گرماگرم انقلاب مقاله ای از ایشان در پشتیبانی از زنده یاد دکتر شاهیپور بختیار در روزنامه آیندگان چاپ شد که چرت بسیاری را پاره کرد. اما نشئه ناشی از عوام زدگی ودنباله توده روان شدن خواب سنگینی در پی داشت که به این سادگی ها بیداری در پی نداشت. او با «در سفر» و «در حضر» از قالب یک داستان نویس در آمد و به جامعه شناسی انقلاب دست یافت، تصویرهای واقعی و ظریف او در این دو کتاب او را به شخصیتی اجتماعی بدل کرد و نشانگر آن بود که انقلاب 57 تاثیری بسیار موثر و دگرگون کننده بر امیرشاهی گذاشته است.

بیشتر نویسندگان در تبعید و غربت قلمشان از توانایی آفرینش باز می ایستد اما امیرشاهی در این زمینه نیز یک استثنا است او در غربت یکی از شاهکارهای زبان فارسی را آفریده است.. خواننده همواره از پلی که بر لبه ی تیزی از طنز و واقعیت بنا شده در حال عبور است. طنزی که از طبع بذله گو نویسنده ای توانا و سخنوری روشن فکر وبا قدرت ،از میان نوشته ها سر بر می آورد و ما را با رمان فارسی نو آشتی می دهد. از آن رو می گویم رمان ایرانی که بی پرده بگویم پس از هدایت و جمال زاده رمان هایی داشتیم زیبا و با کلماتی استوار اما فضا ایرانی نبوده است و تقلید از رمان های ماکسیم گورکی یا بتازگی گارسیا مارکز از تاثیر آنها کاسته است . به همین سبب مادران و دختران نقطه ی عطفی است در رمان فارسی که از این ادا و اصول عاری است.

زبان واقعی سه نسل را به تصویر کشیدن کار آسانی نیست . هر نسلی زبان خود را دارد ، به همین سبب نیز خواندن این رمان به ویژه بخش نخست و دوم آن به آسانی برای همگان میسر نیست. گرچه این کلمه های دشوار زیاد نیستند و به تقریب و حدس و گمان می توان دریافت و به همین سبب به روال خواندن آن آسیبی نمی زند اما برای بهتر فهمیدن معنی بسیاری از کلمه ها ناچار به مراجعه فرهنگ لغت فارسی بودم ، شوربختانه فرهنگ های لغت ما همه ناقص هستند و باید در چند فرهنگ جستجو کرد تا لغت مورد نظر را پیدا نمود(فرهنگ کامل فارسی غلامرضا انصاف پور در این مورد مرجع خوبی است) . برای نمونه :

غیله : نیرنگ، در اینجا به معنی ناگهان کسی را کشتن غیهب : سختی تاریکی شب
کپنک: شولا ، نیم تنه نمدی غژم : خشم ، کینه و هیبت ولچر : ول چرنده - آدم خودسر
قنوت : زه به چوب بسته ای که سورچی ها و درشکه چی ها با آن اسب رانند. سکنج : لب
شکری

مehشید با فرمی که به داستان خود داده است از آن دده قدم خیر در می آید که ضمن باورها و
اعتقادات مذهبی خود اگر همخوابه می شود فقط آنها به مثابه یک ورزش تلقی می کند و این
یک باور اخلاقی است که برای خیلی ها تابوست و این از زبان یک نویسنده زن جاری می
شود. (قابل توجه «روشنفکرانی» که همواره دنباله روی از آخوند و رساله هایشان و ...
واجب می دانند در میان بسیاری از مردم ما باورهای مذهبی در کشوی میزی جداگانه از مسایل
جاری جاگرفته است) ما هر کدام در زندگی خود شاهد شیرزنانی چون دده قدم خیر بوده ایم،
ایجاد رابطه ی عاطفی آن چنان قوی است که می توان در سوگ مرگ دده قدم خیر، هنگامی
که در بستر مرگ افتاده غمگنانه گریست. من نه تنها به فرم و سبک و زبان این رمان آفرین
می گویم بلکه به حقیقت جویی و حقیقت گویی آن بیشتر ارج می گذارم زیرا این رمان بیانی
از تاریخ نیز هست. بیانی که گاهی چون شلاق بر تن می نشیند و گاهی چون پر مرغی گونه
را نوازش می دهد. نویسنده در بند آن نیست که آنچه می نویسد خوشایند خواننده می تواند
باشد یا نه ، این کلام دلنشین است یانه او حقیقت خود را و آزاد منشی روشنفکرانه اش را
برتر از همه چیز می داند و حتا در فرازترین اوج داستان در بند آن نیست که بهره برداری
مرشدان معرکه گیر برای خود کند، به همین مناسبت صحنه هایی را که می تواند در ذهن
خواننده اثری ثابت و بیاد ماندنی بگذارد بی رحمانه حذف می کند و مابقی را به شعور و تخیل
خواننده وامی گذارد و می رود، او وظیفه اش را در ترسیم یک برش از زندگی انجام داده است
چه باک که کسی را خوش بیاید یا نه . برای نمونه خانواده اشراقی عباس آقا که روبه زوال
است برای برون رفت از مشکل مالی عروسی را نادیده نامزد می کنند که به کجلی گرفتار است
و او را به تهران می آورند. اما امیرشاهی گرچه با زیرکی و زیبایی خاصی مقدمات را می چیند
در اوج داستان یعنی صحنه ی ورود عروس خاتم ، این وصله ناجور به این خانواده ،
خواننده را رها می کند؛ درحالیکه کمتر نویسنده ای این صحنه ی بدیع را از دست می دهد.
نگاه نویسنده طبقاتی نیست شخصی است، دده قدم خیر همانقدر مهم است که سایر قهرمان ها.
او از نظر انسانی و فردی به اشخاص نگاه می کند از این جهت اثر مهشید امیر شاهی یک اثر
کاملاً لیبرالی و انسانی است.

تصاویر حمام عمومی زنانه ، غذاخوردن ملا صالح، همه از تجربه های شخصی سرچشمه نمی
گیرد . نویسنده ای که حتا سال های جوانی را در خارج از کشور بوده و هرگز حمام عمومی را
تجربه نکرده این صحنه ها را با یاری ذهن خلاق خود زنده و جاندار تصویر کرده است .
نویسنده زنی که به عنوان من راوی از این رمان سربر می آورد نه آن زن در قید و بند سنتی
است و نه زن باسمة ای روشن فکر زورکی است که می خواهد تقلید سیمون دوبار را در بیاورد.
او یک زن روشن فکر و مستقل ایرانی است با خصوصیات و ویژگی های خودش، نه زن دنباله
رو مرد است نه زن مرد نما است، زنی است واقعی و مستقل . این زبان بی پیرایه ما را در
درک واقعی از جامعه مان و شکل بندی های اجتماعی آن یاری می دهد، این بزرگترین خدمتی
است که مهشید امیرشاهی به ادبیات و جامعه ما کرده است . واقع گرایی مهشید در دامن
رنالیسیم کلیشه ای نمی غلتد، طمع ورزی اشراف های رو به زوال همانقدر به طنز آغشته است
که تخیلات باقر باغبان و ...

تصویر واقعی بر همه چیز می چربد ، فضیلت های قلابی یا تقدیس رنج و محنت در داستان های امیرشاهی جایی ندارد. آدم ها در زندگی خود و در درگیری با تناقض هایشان یا تسلیم می شوند یا مبارزه می کنند. اما آیا عباس آقا نمونه این تسلیم است ؟ زنی که به ریش او بسته شده ؟ زنی که با جادو جنبل و صابون مرده شورخانه می خواهد شوهرش را حفظ کند. عباس به غرولندی اکتفا می کند. ما نمی دانیم با این همه تنفر چرا عباس از زنش جدا نمی شود مگر اینکه آن را به تسلیم تعبیر کنیم. ریاکاری ملایان و ملازادگان ، حرص و ولع جنسی اشان در گوشه و کنار داستان نمود دارد. مادران و دختران داستانی است به وسعت نقشه ایران که با سخن های منجوق وار باورهای ما و گفتارهای ما در سه جلد کتاب نقاشی شده است.

نویسنده خود بر این باور است که « یادآوری هر خاطره ، حادثه را از تاریخ جدا می کند و بخشی از دنیای درون او را می سازد. می دانست که هرگاه فکرش از آن منصرف شود حادثه باز به زمان و تاریخ باز می گردد. » (پوشینه 3- ماه عسل شهربانو - رویه 205)

شخصیت های داستان همه قابل فهمند کلامی که از دهانشان در می آید همان است که انتظار داریم ، توصیف لباس و سرو وضع قهرمانان و شیوه سخن گفتن آنان و لهجه ها ، لکنت ها و

..

[عباس خان یک عباى خوش برش نانینی سر شانه ها انداخته بود و عینک پنبسی سردماغش و کلاه مشیرالدوله ای بر سرش. نوک بینی اش از سرما سرخ شده بود و آن یک دستی که از دستکش بیرون بود. در این هیبت ، بیست و چندساله به نظر می آمد.

امیر یکبار دیگر گفت « می خوان دامادت کنن » عباس خان ، که کلت زبانی بود ، با خنده گفت « بهتیه عیوس خوشگل باسه .»

ملیح الزمان هم به خنده افتاد و گفت ، «عروس از خوشگلم خوشگلتره - پولداره خاله جان .] گفتگو با سورچی و نام های محل و اصطلاحات آن زمان :

[ملیح الزمان گفت : « راه بیفت عمو ، راه بیفت ، ما حوصله نق نق نداریم . علیشا بازیم در نیار .» سورچی گفت : « آخه همشیره توی شلاب و سنگلاخ پای یکی از این حیوونا بره تو چاله ، دیگه خربیارو باقالی بارکن . کی می تونه بلندش کنه .»

ملیح الزمان گفت : « وا ! مگه داری می ری چاله حصار ؟ برو شکر خدا بکن که شاه شهید خندقارو پرکرد ، برو و واسه این دو قدم راه داری غر می زنی پدر امرزیده ؟ از سپهسالار تا مینریه که راهی نیست . اگر قرار بود بری دروازه دولا ب یا سرفیر آقا چی می کردی ؟! وا! »

ترنینات و به ویژه عادت های خوردنی ها و نوشیدنی ها ما هم به اطلاع ما می افزاید و هم بر اشتها : [روی لحاف کرسی چهل تکه ، سفره ی کتان گلدوزی شده پهن بود. آجیل شور و آجیل شیرین درکاسه های نقره ملیله کار زنجان در وسط کرسی بود و در اطراف آنها گلپر پاش و نمکدان و شیشه ی آبغوره و سرکه دالار و سکنجبین و ظرف پرتقال شهسوار و سینی سبب زمینی تنوری و قدح انار قوقسی و قاب کاهوی پیچ و دبیس باقلای پخته و کاسه ی کوفته ی تبریزی راجیده بودند.]

نویسنده با وسواسی غبطه انگیز کلمه ها را بر می گزیند و نه تنها سر و وضع قهرمانان را برای ما خوب شرح داده بلکه با تکیه کلام خاصشان به آنها شخصیتی خاص داده است چنانکه منزله السلطنه با هن و هن هایش و عباس آقا با لکنت زبانش ما را طوری در داستان غرق می کنند که گویی مشغول تماشای یک فیلم سینمایی هستیم . طنز جایگاه ویژه ای در آثار امیرشاهی دارد و هر از گاه شیطننت نویسنده آشکار می شود و لبخند را بر لبان می نشاند. چگونگی حالات زنانه با استادی ترسیم شده است و در این مورد بی سابقه است. در سه بخش رمان همزمان با نوک زدن بجا به صحنه هایی از تاریخ مانند کشته شدن باسکرویل آموزگار آمریکایی در انقلاب مشروطیت ، ترور حسنعلی منصور ، گفتگوی هاشم آقا مالک پس از اصلاحات ارضی با کدخدای ده که برای تعمیر قنات به او رو آورده و.. ما را در جریان وقایع

تاریخی نیز می‌گذارد. بدین سبب برای نسل حاضر که بتواند نسل‌های گذشته را از مشروطیت تا به امروز دنبال کند این کتاب بسیار مغتنم است.

پیوند خواننده با صحنه‌های این کتاب بقدری خودمانی است که تا پایان این رمان سه جلدی این رابطه ادامه می‌یابد. نظیر چنین نثری را می‌توانیم در برگردان شیوای میرزاحبیب اصفهانی از «حاجی بابا» بیابیم که تنها اثری است که آنرا با نثر سعدی برابر دانسته‌اند. یا چنین طنزی را در چرند و پرند میرزا علی اکبردهخدا پیدا کنیم و همه نشانگر آن که بحق این بانوی فرهیخته عزیز پا در جای پای آن بزرگوار گذاشته است. بی‌شک ما این را مدیون نویسنده این رمان خواهیم بود که بدون اینکه تاریخ معاصر را بخوانیم ما را به ما می‌شناساند.